

کرد و اندیشه‌ی چپ در مصاحبه با پرفسور امیر حسن پور



پرفسور امیر حسن پور متولد سال ۱۹۴۳ میلادی در شهر مهاباد و متخصص زبان‌شناسی، رسانه‌های عمومی و تاریخ و سیاست جدید خاورمیانه (به خصوص تاریخ جدید کردها) می‌باشد. اکنون استاد «دپارتمان تمدنهای خاور نزدیک و میانه» در دانشگاه تورنتو کانادا است و در زمینه‌های ناسیونالیسم، حقوق اقلیت‌ها، رسانه‌های عمومی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه تدریس می‌کند. کتاب *ناسیونالیسم و زبان در کردستان ۱۹۱۸-۱۹۸۵* (چاپ ۱۹۹۲)، اثر مشهور دکتر حسن پور است. علاوه بر آن نوشته‌ها و مقالات گوناگونی از ایشان در مجله‌های اکادمیک و انسیکلوپدیاهای جهانی مانند: انسیکلوپدیاهای تلویزیون، ایرانیکا، دیاسپورا، آسیای مدرن، خاورمیانه‌ی جدید و انسیکلوپدیای موسیقی جرج گراو. از جمله آثار اخیر ایشان مقاله‌ای در مورد جنوساید در کردستان در مقاله‌ای تحت عنوان «کردها» در *انسیکلوپدیای جنوساید و جنایات ضد بشریت* (Macmillan, ۲۰۰۵) است. دکتر امیر حسن پور از نزدیک با شیوه سیاسی و فرهنگ کردها در کشورهای خاورمیانه و به طور کلی در جهان آشنایی دارد و اکثر کارها و نوشته‌هایش در مورد کردهاست. روزه‌ها در رابطه با فایل این شماره مصاحبه‌ای را با ایشان ترتیب داده است که از نظر می‌گذرد.

روزه‌ها: مانند خیلی چیزهای دیگر اندیشه چپ نیز به صورت ارجینال به کردها نرسیده، یعنی از طریق عرب‌ها یا فارس‌ها یا ترک‌ها به کردها انتقال یافته است، آیا همین امر علتی نبوده است برای آنکه چپ کرد همیشه در زیر چتر آنها دیگر باشد و نتواند به عنوان بازیگری مستقل عمل کند؟

«چپ» و «راست» معانی مختلفی دارند اما از این سؤال چنین برداشت می‌شود که منظور از «چپ»، کمونیسم و سوسیالیسم می‌باشد. به نظرم قرار دادن این مباحث در چارچوب اصیل بودن یا

ارجینال بودن به تحلیل چپ کمک چندانی نمی‌نماید. اندیشه‌ی چپ، به معنی کمونیسم، از هر جایی که به کردستان آمده باشد (چه مستقیم و چه با واسطه) بخشی از اندیشه سیاسی جامعه کرد است و اکثر چپ‌ها تلاش کرده‌اند جامعه کرد را به شیوه‌ای اساسی تغییر دهند و اندیشه و در این راستا سیاست چپ باید به عنوان بخشی از زندگی سیاسی و فرهنگ ملت کرد نگریسته شود.

منظور از اینکه اندیشه‌ی چپ «از طریق عرب‌ها یا فارس یا ترک‌ها به کردها رسیده» چیست؟ در این پرسش دیدگاه ناسیونالیستی برجسته گردیده است. عرب و فارس و ترک، مثل کرد و ملل دیگر، مثنی سیاسی و فکری متفاوت دارند و قومیت یا اتنسیته‌ی آنها نمی‌تواند اندیشه چپ یا هیچ اندیشه دیگری را تماماً قالب‌بندی بکند. مشخص است که عرب و فارس و ترک ملل صاحب قدرت و حکومتند، خیلی چیزها از سینما و روزنامه گرفته تا فیزیک و شیمی و آموزش و پرورش با واسطه‌گری قدرت آنها به کردستان منتقل گردیده است. اما یک کرد چپ یا یک چپ کرد، مثل یک نویسنده یا شاعر کرد، صاحب فکر و رأی و نظر خودش می‌باشد و مقلدی بدون اراده و بی‌دست و پا نیست.

پرسش بر این فرض استوار است که چپ نتوانسته به عنوان فکری مستقل از «عرب و فارس و ترک» عمل نماید. مدت زمان زیادی است که این بحث مطرح گردیده و منظور هم این است که بگویند چپ مسئله ملی کرد را کنار گذاشته و از نگاه آن سه ملت به مشکل می‌نگرد و

احتمالاً بر علیه منافع کردها هم عمل کرده است. اگر پرسش این است، اگر بحث این است که چپ کرد برای نجات ملت کرد مبارزه نمی‌کند، این نتیجه وابستگی چپ کرد به چپ عرب و فارس و ترک نیست و بهتر است با معیاری دیگر آن را ارزیابی کنیم: اگر چپ کرد مسئله‌ی ملی را مانند «چپ» شوونیستی عرب و فارس و ترک تحلیل کند باید علل‌اش را در زمینه‌ای دیگر (سیاست، ایدئولوژی و تئوری) بیابیم و نه در زمینه‌ی قومیت و ملیت. این طوری نیست که هر کسی که کرد باشد (چپ یا راست) طرفدار آزادی ملت کرد است. همچنین ممکن است که یک عرب، یک ترک یا یک فارس بیشتر از خیلی از کردها برای نجات ملت کرد مبارزه بکند. اسماعیل بشیکچی یک چپ ترک است که بیشتر از خیلی از کردها برای رهائی ملت کرد تلاش کرده و در این راه دچار گرفتاری‌های زیادی از جمله زندان شده است.

روژفا: چپ به عنوان یک گفتمان سیاسی یا یک اندیشه، چه زمانی در فرایند مبارزه سیاسی کردها وارد شد؟

واژه‌های چپ و راست، تا آنجا که من از آن آگاهی دارم، بعد از جنگ جهانی دوم در زبان کردی به کار رفته و جنبش کمونیستی در شناساندن و به کار بردن این اصطلاحات نقش داشته است. «چپ» در برابر «راست» قرار می‌گیرد و معنایشان در تقابل و تضاد با همدیگر ابراز می‌گردد. این دو واژه برای تحلیل و بررسی فرایند پر از تضاد

سیاسی قابل استفاده‌اند، اما کافی نیستند و خیلی اوقات به صورتی ساده و بدون توجه به بافت تاریخی به کار می‌روند.

واژه‌ی «چپ» اکنون در دو معنا بکار می‌رود: نخست، نظر و اندیشه و سیاستی که می‌خواهد تغییر اساسی را (رادیکال) در نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایجاد کند. برای اینکه برابری و عدالت و آزادی را برای اکثر مردم، به خصوص اقشار و طبقاتی که قدرت ندارند، فراهم نماید. چپ بدین معنی در برابر راست قرار می‌گیرد. «راست» نظر و فکر و سیاستی است که نمی‌خواهد وضع موجود در جهت منافع توده تحت ستم و استثمار شده تغییر کند و بر این نظر است که تغییر پایه‌ای، نظم جامعه و وضع موجود را بهم می‌ریزد و نتایج نامعلوم و غیرمنتظره‌ی بدی را به همراه دارد. چپ بدین معنی طیف وسیعی را شامل می‌شود و از دمکرات و آزادیخواهی مثل "قانع" شاعر گرفته تا کمونیستی مثل "گوران" را در برمی‌گیرد.

ممکن است کسی که چپ نیست (بدان معنی که از آن بحث کردم) بر سر مشکل یا مسئله‌ای ویژه، موضع‌گیری چپ داشته باشد، همچنین، کسی که چپ باشد، می‌تواند در مقطعی ویژه و در مورد مشکلی یا مسئله‌ای ویژه موضع‌گیری راست داشته باشد. بدین معنی می‌شود نظر چپ و راست در فرایند هر مبارزه‌ی، در گذشته و حال، تشخیص بدهیم. اگر به صورت دیالکتیکی به مسئله‌ی چپ بنگریم، چپ و راست مثل پدیده‌ای تاریخی معنی می‌یابند، برای مثال می‌شود گفت که زمانی که "حاجی قادر کویی" در ابتدای پیدایش ناسیونالیسم کرد در آخر قرن

نوزده، حق تحصیل (آموزش) را برای زن کرد تأیید کرد، موضع‌گیری چپ در ناسیونالیسم کرد (کوردایه‌تی) بود. این موضع‌گیری تنها در مقابل ایدئولوژی حاکم در کردستان (که ایدئولوژی خان و امیر و آغا و شیوخ) چپ بود، اما اگر این موضع را با دستاوردهای زنان در غرب آن عصر (اروپا و آمریکای شمالی) مقایسه کنیم، چپ بشمار نمی‌رفت.

دوم، معنی دیگر چپ، که حالا در ایران و چند کشور دیگر رایج است، جنبش کمونیستی و سوسیالیستی است. بعد از سقوط اتحاد شوروی و اروپای شرقی، بعضی از احزاب و سازمانهای سوسیالیست و کمونیست نام خویش را تغییر داده و به جای «سوسیالیست» و «کمونیست» واژه چپ را بکار می‌بردند. علاوه بر این می‌شود گفت که سوسیالیسم و کمونیسم در مقابل لیبرالیسم و محافظه‌کاری سیاستی دست چپ به شمار می‌روند. اما در اینجا «چپ» و «راست» ارتباط آن سیاستها را با طبقه اجتماعی می‌پوشانند و بهتر است «چپ» را در معنی کمونیست یا سوسیالیست به کار نبرند. مشخصاً هم در لیبرالیسم و هم در کمونیسم می‌شود میل و روند «چپ» و «راست» را ببینیم اما حتی در اینجا هم، در این چپ و راست می‌شود ارتباط طبقاتی را یافت.

منظور این پرسش که (چپ به عنوان اندیشه در فرایند مبارزه سیاسی کرد چه زمانی وارد شد؟) معنی دوم است - یعنی اندیشه سوسیالیسم-کمونیسم در مبارزه سیاسی کرد چه زمانی وارد شد؟ پاسخ به این پرسش نیاز به یک کتاب دارد. به طور خلاصه، فکر کمونیسم در

هر بخش از کردستان در وضعیت ویژه هر کدام از آن کشورها که کردها در آن زندگی میکنند (ترکیه، ایران، عراق، سوریه و روسیه) پدید آمده است. انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه در پیداشدن اندیشه کمونیسم در میان روشنفکران و زحمتکشان نقش خیلی مهمی ایفا کرد. با برقراری حاکمیت شوروی در قفقاز و در آسیای مرکزی، افق نجات از استثمار و ستم روشنتر گردید. دهقانان زحمتکش و کارگران استثمار شده‌ی کرد در قفقاز به استقبال انقلاب سوسیالیستی رفتند و حتی در میان کردهای خراسان قیام زحمتکشان به راه افتاد. بعداً هم، با تأسیس احزاب کمونیستی در آن کشورها، اندیشه کمونیستی در کردستان بیشتر گسترش یافت و بخشی از قشر روشنفکر جدید کرد اندیشه کمونیستی را پذیرفتند. بخشی از این قشر هم سیاست بورژوازی غرب را در پیش گرفتند (روزنامه کردستان ۱۸۹۸ و نشریات کردی در سالهای ۱۹۰۸ تا ۱۹۲۳ در ترکیه عثمانی را نگاه کنید).

به پرسش اول برمی‌گردم، زمانی که از اندیشه‌ی کمونیستی سخن به میان می‌آید می‌گویند بومی نیست و از بیرون وارد شده است. یا از ترک و عرب و فارس اقتباس شده است، یا اندیشه‌ای وابسته است و مستقل نیست. اما هنگامی که درباره ناسیونالیسم و لیبرالیسم و محافظه‌کاری بحث می‌شود چنین پرسشی مطرح نمی‌شود.

روژمفا: چرا چپ در کردستان و در میان جامعه کرد پایگاه آنچنانی نیافت و به عنوان کفتمانی روشنفکری، نمود پیدا نکرد و بیشتر به عنوان ابزار احزاب سیاسی به کار گرفته شده است؟

زمانی که می‌گویید «چپ در میان جامعه پایگاه نیافته» می‌شود پرسید «کدام چپ؟» و «درمیان کدام بخش از جامعه؟». اگر در اینجا منظور از چپ، کمونیسم یا سوسیالیسم می‌باشد باید بگوییم کمونیسم به عنوان تئوری و فلسفه و سیاست در تمام کشورهای دنیا پیش از همه در میان روشنفکران ظهور می‌یابد نه در تمامی توده مردم. تئوری و ایدئولوژی بورژوازی (لیبرالیسم، محفظه کاری، ناسیونالیسم و ...) هم همین بدین گونه بوده‌اند.

در کردستان، بخش مهمی از روشنفکران این اندیشه را دنبال کردند. شاعر بزرگ کرد - عبدالله گوران - یکی از آنها است. در روسیه قشر روشنفکر کرد در فرایند تأسیس سوسیالیسم ظهور کرد. در زمینه سیاست، نقش چپ کمونیست خیلی برجسته بوده است. برای مثال پارت دمکرات کردستان در اساسنامه و برنامه خودش تا سال ۱۹۷۶ (کنفرانس پارتی که رهبری موقت آن را برگزار کرد) می‌گفت: حزب ما در مبارزه‌ی سیاسی و تحلیل اجتماعی از تئوری‌های مارکسیست - لنینیستی استفاده می‌کند. کمونیست‌های کرد در احزاب کمونیستی سوریه و عراق و در جنبش کمونیستی ترکیه و ایران نقش فعالی ایفا کردند. در کردستان عراق در ابتدای دهه ۱۹۷۰ کومله‌ی مارکسیستی - لنینیستی تأسیس شد و بعداً در کردستان ایران «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران» (کومله‌ی شورشگری زحمه‌تکیشانی کوردستانی ئیران) ایجاد شد. در میان مردم، از کارگر و دهقان گرفته تا روشنفکران، طرفداری از کومله خیلی وسیع بود. در این پرسش، «گفتمان روشنفکری» از مبارزه

سیاسی و به ویژه حزب سیاسی جدا شده است. به نظر من نمی‌توان گفت که «چپ به عنوان گفتمان روشنفکری وجود نداشته است». برای نمونه آثار هنری و ادبی یلماز گونای، عبدالله گوران و حسن قزلجی و عرب شمو بخشی از «گفتمان چپ» کردستان هستند. همچنین بر رأی و نظر روشنفکرانی مثل هیمن، ابراهیم احمد (در مدتی طولانی از زندگی‌اش)، جگرخوین، دلداری و خیلی افراد دیگر، هم مهر چپ زده شده است. در تاریخ نگاری و نقد ادبی هم، نقش چپ خیلی برجسته است.

باید این را در نظر داشته باشیم که اندیشه و ایدئولوژی در مبارزه سیاسی نقش خیلی مهمی ایفا می‌کنند. تجزیه و تحلیل جامعه طبقاتی که سوای استثمار پر از ظلم و ستم (ستم بر زنان، ستم بر ملل، بر کودکان، بر اقلیت‌های نژادی و دینی و ...) است بدون تئوری و ایدئولوژی انقلابی به جایی نمی‌رسد نمی‌گیرد. ایدئولوژی‌ها به لحاظ امکانات (برای مثال امکان توسعه و انتشار) نابرابر هستند. مارکسیسم سرکوب شده و سرکوب می‌شود. در هیچ دانشگاهی مارکسیسم به عنوان درس در برنامه وجود ندارد و در مدارس ابتدایی و متوسطه هم تنها جهان‌بینی و ایدئولوژی طبقات حاکم - بورژوا و فئودال - تبلیغ می‌شود. اگر در جامعه کرد، ایدئولوژی ناسیونالیستی و فئودالی مسلط است و ایدئولوژی کمونیستی رایج نیست، به خاطر این نیست که ناسیونالیسم اصیل یا ارجینال است یا حقانیتش از کمونیسم بیشتر است. حالا که مدت ۱۶ سال است که یک حکومت کرد با پارلمان و سیستم اداری و نظامی در کردستان عراق قدرت دولتی را اعمال می‌کند، تضاد

میان توده مردم و حکومت حادث شده است. کشتار زنان ادامه دارد و اکثر جوانان، اگر برایشان ممکن باشد، «میهن آزاد شده» را ترک می‌کنند و به سوی کشورهای غربی می‌روند و حکومت کردی هم درهای اقتصاد کردستان را به روی هر فردی یا شرکتی یا کشوری که بخواهد سرمایه‌گذاری کند، باز کرده است.

چرا «چپ در کردستان در میان جامعه پایگاهی نیافته؟» من معتقدم، جنبش کمونیستی هم در کردستان و هم در کشورهای دیگر خاورمیانه به لحاظ خط مشی (در سیاست و ایدئولوژی) در جا زده‌اند. این جنبش، در طول تاریخ خویش، خیلی کمونیستی نبوده است. در عمل، کمونیستها کوشا و مقاوم و مبارز بودند اما به لحاظ تئوریک در برابر جهان‌بینی و شیوه بورژوازی تسلیم شده‌اند، مشخص است که وضعیت و شرایط هم بر علیه این جنبش بوده است.

رؤیژه‌ها: پس چرا الهام کار چپها و شیوه تفکرشان از چپ شوروی سرچشمه می‌گیرد نه از چپ اروپایی. در حالی که چپ به عنوان اندیشه در اروپا ظهور می‌یابد، همچنان که می‌بینیم چپ‌های اروپا براساس شرایط تغییر و تحول ایجاد می‌کنند؟

این پرسش هم متکی به مفروضاتی است که، به نظر من، صحیح نمی‌باشند. در ابتدای قرن بیستم، تا حدودی مشخص بود که مارکسیسم که در نیمه دوم قرن نوزدهم متولد شده بود در روسیه گام مهمی به جلو برمی‌دارد. این به ویژه در فرایند آماده‌شدن دولتهای امپریالیست برای شروع جنگ جهانی اول آشکار شد. حزب کمونیست روسیه (که آن زمان عنوان حزب سوسیال دمکرات را داشت) مخالف شرکت در آن جنگ بود

و برنامه‌اش این بود که آن جنگ را به جنگی بر علیه رژیم تزاری تبدیل کند. نقش لنین در آن مبارزه نقشی اساسی بود. پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷، جنبش کمونیستی و سوسیالیستی و کارگری دنیا را به سوی لنینیسم کشاند. اتحاد شوروی، اولین کشور سوسیالیستی دنیا، به عنوان پایگاه انقلاب جهانی نگریسته می‌شد، با وجود این، این پایگاه نتوانست نقش خود را به درستی ایفا نماید. در نهایت، در سی-چهل سال آخر عمرش، به پایگاه ضد انقلاب تبدیل شد. متمایز کردن روسیه/شوروی از اروپا اشتباه است. روسیه/شوروی بخشی از اروپا بود و جنبش کمونیستی روسیه، چه در سالهای قبل از ۱۹۱۷ و چه بعد از آن، از جنبش‌های اروپای غربی پیشرفته‌تر بود، این در حالی بود که روسیه به لحاظ اقتصادی عقب‌مانده‌تر بود.

این پرسش فرض را بر این می‌گذارد که چپ اروپا (اروپای غربی) راهی صحیح را طی نموده است، راه آنها درست است بخاطر اینکه «چپ به عنوان اندیشه در اروپا ظهور یافت». این نظر، مانند آنچه در پرسش اول مطرح بود، اصیل بودن را معیار درستی و نادرستی می‌داند. به خاطر اینکه مارکسیسم در روسیه متولد نشد، چپ روسیه از راه منحرف شد. وقتیکه پرسش می‌گوید «چپ‌های اروپا براساس شرایط تحولات ایجاد می‌کنند»، در اینجا منظور از آن چپ‌ها «سوسیال دمکراتها» هستند. در پاسخ به این بحث باید بگویم که این سوسیال دمکراتها بخشی از جنبش کمونیستی نیستند. آن تغییراتی که انجام داده‌اند (با رفورم و با در نظر گرفتن شرایط) در چارچوب نظام سرمایه‌داری بوده

است، برای نمونه در کشورهای اسکاندیناوی، فنلاند، فرانسه و آلمان و ... حالا که جبهه شوروی باقی نمانده و نظام سرمایه‌داری در بحران به سر می‌برد، دارند آن دستاوردها را (بیمه درمان، بیمه بیکاری و امثال آنها) زیر پا می‌گذارند و سوسیال دمکراتها نمی‌توانند آن دستاوردها را حفظ کنند و حتی خودشان هم دنبال محافظه‌کاران راه افتاده‌اند (به کارنامه سوسیال دمکراتهای سوئد و دانمارک و انگلستان و آلمان و کشورهای دیگر بنگرید). همچنین آن آزادیهای مدنی که بعد از دو قرن مبارزه بر دولت بورژوازی تحمیل شده بودند زیر پا نهاده شده‌اند. سوسیال دمکراتهای خاورمیانه از همفکران اروپایشان هم عقب مانده‌تر بودند (اجویت در ترکیه، سوسیال فاشیست بود). در کردستان هم، آنانکه خود را سوسیال دمکرات قلمداد می‌کنند (برای مثال اتحادیه میهنی و کومکار) اختلاف چشمگیری با احزاب ناسیونالیست کرد نداشته‌اند و مانند احزاب سوسیال دمکرات اروپا ناسیونالیست بودند.

روژفا: چپ در کردستان ایران چه تفاوتی با چپ در کردستان عراق یا کردستان ترکیه دارد؟

این پرسش به تحقیق و بررسی زیادی نیاز دارد و پاسخش در چند جلد کتاب هم نمی‌گنجد. مشکل در زمینه تئوری و ایدئولوژی، یعنی نداشتن جهانی‌بینی کمونیستی و آمیخته بودنش با ناسیونالیسم، در تمام بخش‌ها و در تمام منطقه مشکل اصلی بوده است. در ترکیه در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ سازمانهای کمونیستی زیادی ظهور یافتند که اکثرشان در کودتای ۱۹۸۰ سرکوب شدند و آنی که مقاومت کرد و گسترش یافت

پ.ک.ک بود. سازمان مذکور خط خود را تحت عنوان سوسیالیسم شناساند اما از همان ابتدا عمل و برنامه‌اش اختلاف زیادی با برنامه و خط مشی کمونیستی داشت و بعداً هم از سوسیالیسم دست کشید. در کردستان عراق کومله مارکسیستی-لنینیستی در سالهای ۱۹۷۰ خط کمونیستی را در پیش گرفت اما با فهمی ساده و سطحی و به جای آنکه تاریخ کردستان و منطقه را به سوی افقی تازه ببرد، در چارچوب ناسیونالیزم کرد (کوردایه‌تی) سنتی سردرگم گشت و به جای اینکه به حزبی کمونیست تبدیل شود، تحت لوای خط سانت‌رلیست قرار گرفت و به سرعت عقب‌نشینی کرد و به کومله «ره‌نجران» تبدیل شد و بعداً در «اتحادیه میهنی» ادغام شد.

در ایران، «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران»، برخلاف کومله‌ی عراق، از ابتدا، به عنوان سازمانی مارکسیستی-لنینیستی تأسیس شد. همچنین، مانند کومله‌ی عراق، مشی اکثر مؤسسان آن مارکسیستی-لنینیستی بود. اگر کومله‌ی عراق در نتیجه شکست جنبش مسلحانه کردستان عراق ظهور یافت، کومله‌ی ایران نتیجه انقلاب ۱۹۷۹ ایران بر علیه رژیم پادشاهی بود. اما کومله‌ی ایران، در عمل تقسیم اراضی با نظام فئودالی به مقابله برخاست. در پروژه مشارکت زنان در مبارزه، کومله‌ی ایران جلوتر بود. اما مشکل هر دوی آنها در خط مشی بود، در تئوری و ایدئولوژی. اکثرشان از نظر عاطفی و سیاسی

مارکسیست- لنینیست بودند و تا حدودی هم مائویست، اما در مشی سیاسی و ایدئولوژی نه مارکسیستی بودند، نه لنینیستی و نه مائویستی. هر دو کومه تا حدودی از خط مشی احزاب کمونیستی وابسته به شوروی (که به کلی به مارکسیسم- لنینیسم پشت کرده بودند) فاصله گرفته بودند. می‌گویم تا حدودی، چرا که این جدایی همه جانبه و کلی نبود. علاوه بر این، در جنبش کمونیستی دنیا این جدایی با شروع «انقلاب فرهنگی پرولتاریایی» در چین (در سال ۱۹۶۶) عمیق و گسترده‌تر می‌شد، اما این دو کومه تنها از این مبارزات متأثر بودند نه اینکه محصول این مبارزه تاریخی باشند و نتوانستند در زمینه تئوری و ایدئولوژی پیشرفت کنند. هر دو سازمان اکنومیست و امپیریسیست (تجربه گرا) بودند. کومه ایران هر چه در عمل رادیکال بود صد برابر ضد تئوری بود و تن به مبارزه‌ی ایدئولوژیک نمیداد. اما در نتیجه این غیرتئوریک بودن، چاره‌ای جز به دنبال تئوری رفتن، و بیرون آمدن از چارچوب محدود کردستان ایران و برنامه‌ای نامشخص نداشت. اگر کومه عراق در ناسیونالیزم کردی ادغام شد، کومه ایران خواست از آن رهایی یابد و به حزب کمونیست بدل شود. اما آن گامی که به سوی جلو برداشت آن را چند گام به عقب برد. کومه در اوج مبارزه مسلحانه، با طرفدارانی زیاد در میان جامعه و در منطقه‌ای آزاد شده، خط مشی در پیش گرفت - «مارکسیسم انقلابی» - که نه مارکسیستی بود و نه انقلابی و در مدت کمتر از ده سال سازمان و مبارزه مسلحانه‌اش را متلاشی کرد.

روژف: اگر از تأثیرات خارجی بر جنبش کرد بحث کنیم، بی‌شک نمی‌شود که به حزب توده اشاره نکنیم، به نظر شما حزب توده در ایران چه تأثیراتی بر جنبش کرد داشت؟

این پرسش هم پاسخی کوتاه و ساده ندارد. اما لازم است که بگویم که حزب توده زمانی تأسیس شد که (۱۹۴۱) جنبش کمونیستی دنیا، مثل همیشه، دو خط مشی در آن دیده می‌شد - مشی انقلابی (در چین، کره، آلبانی، ویتنام) و مشی رفرمیستی و بورژوایی (احزاب کمونیستی خاورمیانه، امریکا، فرانسه، انگلستان و ...). حزب توده سازمانی رفرمیست بود و بعد از کودتای خروشچف (۱۹۵۶) با این مشی همراه شد و به مانعی در برابر جنبش کمونیستی ایران بدل شد.

حزب توده و حزب دمکرات کردستان (ایران)، به درازای تاریخ خویش، ارتباط نزدیک و وسیعی داشته‌اند و مشی و برنامه حزب توده بر مشی و برنامه حزب دمکرات تأثیر زیادی داشته است. برای مدتی (بعد از سقوط جمهوری کردستان) حزب دمکرات مثل سازمان کردستانی حزب توده اداره می‌شده است (مانند فرقه دمکرات آذربایجان که سازمان آذربایجانی حزب توده بود).

همچنین بخشی از روشنفکران و فعالان سیاسی به سوی حزب توده گرایش یافتند و عضو آن حزب بودند. نقشی که حزب توده ایفا نمود این بود که شعار «دمکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان» را در برنامه دمکرات بگنجاند. در کشورهای چند ملیتی مثل ایران انفجار اختلاف میان ملتها همیشه خطر بزرگی بوده است. با وجود این که حزب توده یک سیاست کمونیستی نسبت به مسئله ملی در پیش

نگرفت، در همان حال هم دوستی و هم‌رزم بودن با ملت کرد و دیگر ملل را تبلیغ میکرد. بعد از بازگشت سرمایه‌داری در اتحاد شوروی، نقش حزب توده به کلی منفی بود.

روژف: اصلاحات ارضی چه تأثیری بر جنبش چپ در کردستان داشت؟

این هم سؤال گسترده‌ای است. احزاب کردستانی در رابطه با ارتباط میان مسئله دهقانی و مسئله ملی سیاسی کاملاً ناسیونالیستی داشتند و تلاش کرده‌اند که دهقانان را به لشکر ناسیونالیسم کرد(کوردایه‌تی) تبدیل کنند و هیچ دهقانی دنبال مبارزه طبقاتی نبود. خط مشی، خط مشی آشتی طبقاتی بوده است. شعار «زمین برای کسی که بر آن کار می‌کند» هرگز در برنامه احزاب ناسیونالیست، قبل از اصلاحات ارضی عراق و ایران، مطرح نشد. وقتی که دهقانان کردستان به خصوص در «موکریان» در سال ۱۹۵۲ قیام کردند، حزب دمکرات به کلی غافلگیر شد و از دهقانان عقب ماند. زمانی که عبدالکریم قاسم اصلاحات ارضی را انجام داد بخشی از فئودالهای رنجیده با جنبش ملی کرد همراه شدند و پارت دمکرات به آنان خوش آمد گفت. آنچه که «انقلاب ایلول» (۱۹۶۱) نامیده شده انقلاب نبود و به عنوان نارضایی فئودالهای کرد شروع شد و روشنفکران و فعالین سیاسی و پارت دمکرات دنبال آنان راه افتادند. پارت دمکرات در «مناطق آزاد شده» برای نجات دهقانان تلاشی نکرد و برعکس، نظام عشیره‌ای و فئودالی را تحت لوای ناسیونالیسم کرد(کوردایه‌تی) احیاء نمود. اصلاحات ارضی

ایران هم حزب دمکرات را غافلگیر نمود. در اینجا هم بخشی از خان‌ها و فئودالهای کرد پرچم ناسیونالیسم کرد(کوردایه‌تی) را برافراشتند و حزب دمکرات به استقبال‌شان رفت.

هیچ کدام از آن دو حزب نتوانستند پروژه‌ی اصلاحات ارضی، نتیجه و اهمیت سیاسی‌اش را به طور عمیق و وسیع و انقلابی (به نفع دهقان استثمار شده) بررسی کنند و تحلیل کنند. علاوه بر این، اگرچه اصلاحات ارضی به قدرت طبقه فئودال آسیب رساند، سلطه این طبقه را حفظ نمود و نتوانست مشکل دهقانی را، که مسئله فروپاشی نظام فئودالی بود، حل کند. خوب، بعد از فروپاشی نظام پادشاهی در ایران، طبقه فئودال دوباره حمله کرد و هزاران دهقان را آواره کرد. هنگامی که کومله و سازمانهای کمونیستی و چپ از دهقانان حمایت کردند، حزب دمکرات از فئودالها حمایت کرد و گفت مبارزه طبقاتی باید تا رفع ستم ملی و آزادی ملی عقب بیفتد. کومله ایران بر حمایت کردن و سازمان دادن دهقانان اصرار داشت، اما کومله عراق برای آزادی دهقانان تلاشی نکرد. هیچ کدام نتوانستند مشکل فئودالیسم و مسئله دهقانی را از دید طبقه کارگر تحلیل کنند.

مسئله دهقانی، حالا بعد از نابودی اغلب روستاهای کردستان عراق و حدود ۳۵۰۰ روستای کردستان ترکیه و جنگ و کشتار چهل ساله در منطقه، خیلی پیچیده شده است. حزب کمونیست ایران و کومله به لحاظ تئوریک این مسئله را تشخیص نمی‌دهند و خیال می‌کنند مسئله‌ی دهقانی

مطرح نیست و اصلاحات ارضی فئودالیسم را تماماً نابود ساخته و حالا تمام دهقانان تبدیل به سرمایه‌دار یا کارگر شده‌اند.

روژف: چرا جنبش‌های ناسیونالیستی در جهان سوم با چپ درآمیختند و چرا چپها در آن جوامعی که چپ را کنار می‌گذارند، ۱۸۰درجه تغییر می‌کنند و به سوی سازمانهای ناسیونالیستی گرایش می‌یابند؟

مبارزه سیاسی فرایند بسیار پیچیده ای است. علاوه بر این جنبش کمونیستی و ناسیونالیستی به طور کلی متمایزند و دو افق جدا و دو آینده متفاوت را در پیش دارند، در عین حال به مسائل مشترکی برخورد میکنند. برخی اوقات کمونیستها نمی‌توانند به سادگی و بلافاصله خودشان را از جهان‌بینی و سیاست طبقه بورژوازی و طبقه فئودال جدا کنند. چنین تمایزی به مبارزه‌ای ایدئولوژیک عمیق و گسترده و همیشگی نیاز دارد.

به لحاظ سیاسی، جنبش کمونیستی روسیه به رهبری لنین در اوایل قرن بیستم (بعد از انقلاب مشروطه ایران و انقلاب ترکهای جوان و انقلاب چین در ۱۹۱۱) این بحث را مطرح کرد که جنبشهای بورژوا-دمکراسی در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین نقش مترقی‌خواهانه‌ای دارند، یعنی ضدامپریالیسم و فئودالیسم‌اند اما بورژوازی آن کشورها خودش نمی‌تواند این انقلاب‌ها را رهبری بکند و اگر رهبری کند (مانند چین و ایران) نمی‌تواند به اهداف آن دست یابد و باید طبقه کارگر (یعنی رهبری آن طبقه، که احزاب کمونیست باشند) آن انقلاب‌ها را رهبری بکنند و انقلاب را به سوی سوسیالیسم ادامه دهند. در چند کشور این پروژه

انجام شد، برای نمونه چین و کره و ویتنام، اما در خاورمیانه و آفریقا و آمریکای لاتین احزاب کمونیستی موفق نشدند و خودشان را در جنبش ناسیونالیستی درآمیختند.

جنبش‌های ناسیونالیستی هم هر زمانی جنبش کمونیستی گسترش یافته، تا حدودی به سوی آن گرایش یافته‌اند. به نظرم در فرایند تغییر در فرد یا سازمانی خیلی مهم نباشد که ۱۸۰درجه چرخش یابند یا ۹۰درجه یا کمتر. انسان موجودی آگاه است که رفتار و کردار و نظرش در خون و در بدن و نژادش لنگر نینداخته است. یک انسان می‌تواند از مرز طبقه و جنسیت و نژاد و قومیت خودش نگذرد و کاملاً اسیر منافع طبقاتی خودش و جنسیت و قومیت خودش باشد. همچنین می‌تواند به منافع طبقه و جنسیت و قومیت و نژاد خودش پشت کند و آن مرزها را بشکند و افق آزادی انسان را به پروژه زندگی خودش تبدیل کند. ما می‌توانیم در برابر وضع موجود سرفرود آوریم. همچنین می‌توانیم با آن مقابله کنیم و آن را متلاشی کنیم و دنیایی دیگر را بسازیم. ما حالا در عصری پیچیده و دشوار زندگی می‌کنیم. طبقه کارگر دچار شکست سختی شده و دو تجربه خیلی عظیم تأسیس جامعه سوسیالیستی (در روسیه و در چین) موفق نشدند و در کشورهای دیگر هم دچار شکست شد. در این عصر، گاهاً آنهایی که افق سوسیالیستی را در پیش دارند، ناامید می‌شوند و عقب‌نشینی می‌کنند و تسلیم دنیای کهن می‌شوند. گاهاً هم هستند کسانی که در اوج شکست و نابودی، تسلیم نمی‌شوند و پیش می‌روند. اوژن

پوتیه، بعد از کشتار کموناردها (در کمون پاریس) که بورژوازی به شیوه‌ای وحشیانه کمون را نابود ساخت، اراده‌اش را از دست نداد، عقب‌نشینی نکرد و شعر «انترناسیونال» را که مشوق میلیون‌ها انسان در تمام دنیا گشت، سرود.

روژفا: به نظر شما چپ ارتدکس در این عصر چیزی برای گفتن دارد؟

من چپ یا کمونیسم یا مارکسیسم را به ارتدکس و غیرارتدکس تقسیم نمی‌کنم. مشخصاً کمونیسم مانند همه پدیده‌های دیگر همیشه در تغییر است. اما به جای معیار ارتدکسی، من معیار ارتباط با طبقه اجتماعی و مبارزه طبقاتی را بکار می‌برم. به نظر من، دو خط مشی، دو جهان بینی و دو ایدئولوژی در مقابل هم قرار گرفته‌اند. خط مشی طبقه کارگر و بورژوازی. هر دو طبقه همیشه خودشان و خط مشی‌شان را تازه کنند. جهان‌بینی بورژوازی که در قرن ۱۵ تا ۱۸ ظهور یافت و به جهان‌بینی طبقه حاکم (در بخشی از اروپا و آمریکای شمالی) بدل گشت تا امروز هم خودش را تجدید می‌کند. با هزاران هزار دانشگاه و «تانک فکری» (think tank) و ابزارهای اطلاع رسانی عمومی. جهان‌بینی طبقه کارگر که در چند کشور و در چند شیوه در آخر قرن ۱۸ پیدا شد، در قرن ۱۹ در قالب مارکسیسم ظهور یافت و تئوری و فلسفه و اقتصاد و سیاست خویش را از طبقه‌های استثمارگر جدا ساخت و بعداً در قرن بیستم در فرایند مبارزه برای بنیاد نهادن سوسیالیسم در دو انقلاب بزرگ سوسیالیستی (در روسیه و چین) خودش را در قالب لنینیسم و

مائوئیسم تجدید کرد و امروز بعد از شکست آن دو انقلاب بدون تجدیدنظر و گسترش خویش نمی‌تواند دنیای کهن را متلاشی کند و دنیایی بدون استثمار و بدون ستم بنیاد نهد. چپ «نو» یا «غیرارتدکس» ممکن است چیزی برای گفتن نداشته باشد. اگر پرسش این است که چطور این دنیای وحشی که سرمایه‌داری آن را ایجاد نموده و بردگی و فئودالیسم در آن احیاء می‌شود را متلاشی کنیم و دنیایی بدون استثمار و ستم ایجاد کنیم، چپ «نو» چه چیز جدیدی را برای گفتن دارد؟ هر تحولی، تجدید دوباره نیست. می‌شود پرسید که: در دنیای امروز، که سرمایه‌داری دارد محیط زیست را ویران می‌کند، جنگ و کشتار و جنوساید را به راه انداخته، بردگی را احیا نموده، جنگ را بر علیه زنان راه انداخته است، ده‌ها میلیون کودک را در کوچه و خیابانهای کلان شهرها آواره کرده، هشت میلیون زن در مراکز تن‌فروشی استثمار می‌شوند، آزادیهای مدنی را زیر پا نهاده، زندانی را شکنجه می‌کند، مخالفان خویش را میربایدو محوشان می‌کند، در آمریکا حدود ۷۵۰ هزار نفر بی‌خانمان هستند و در خیابانهایندگی میکنند. در چنین دنیایی چپ «نو» چه چیزی برای گفتن دارد؟ چه برنامه‌ای برای تغییر این بربریت دارد؟

روژفا: به عنوان آخرین پرسش، آینده چپ در جنبش آزادیخواهانه‌ی کرد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

جنبش کمونیستی دچار مشکلات بزرگی شده اما مانع خیلی بزرگ عقب‌ماندگی تئوریک و ایدئولوژیک است. این جنبش باید از اکونومیسم،

رویزنیسم، امپریالیسم و ناسیونالیسم و گارگریسم ببرد. اگر این مشکل حل نشود، جنبش کمونیستی آینده روشنی در کردستان نخواهد داشت. مشکل اصلی مسئله خط مشی است - تئوری، ایدئولوژی و سیاست. کومله انقلابی زحمتکشان در اوایل انقلاب ۱۹۷۹ ایران و چند سال بعد از آن به مظهر امید خیلی از آزادیخواهان و فعالین سیاسی در خارج از کردستان بدل گشت. طرفداران و اعضاء خیلی از سازمانهای سیاسی و اشخاصی که وابسته به هیچ سازمانی نبودند برای دیدن دستاوردهای این مبارزه به کردستان می‌آمدند و خیلی افراد هم می‌ماندند و با آن همراه می‌شدند. چپ می‌تواند چنین باشد و می‌تواند بیشتر از آن هم باشد. برعکس، جبهه راست در کردستان عراق، کشور را به پایگاه آن نیروهایی که محافظ دنیای کهن‌اند، تبدیل ساخته است. در پاسخ به این پرسش به طور خلاصه باید بگویم: من در کردستان و در منطقه، افقی جز افق چپ نمی‌بینم. رزالوکزامبورگ مدتها پیش گفت: «یا سوسیالیسم یا بربریت» به نظرم این هرگز به اندازه امروز به جا و شایسته نبوده است.

روژنه‌ف: با تشکر از اینکه وقت خودتان را در اختیار ما قرار دادید.

من هم از این فرصتی که به من دادید بسیار ممنوم.

برگرفته از: روژنه‌ف